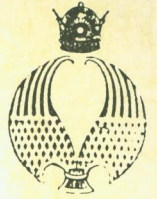


۵۷۳۸۳۱



حکیم فاراب

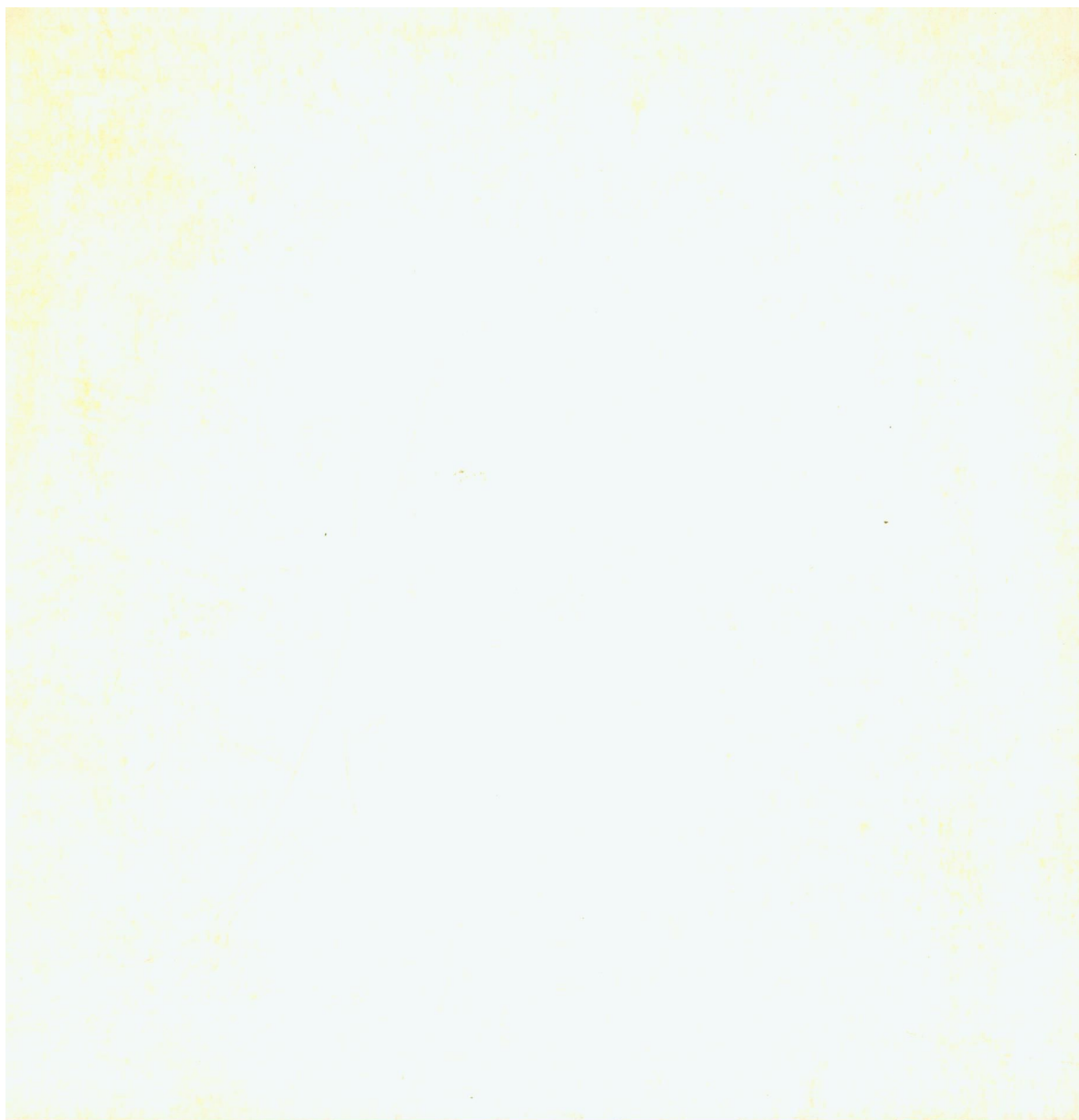
گفتاری دربارهٔ ابونصر فارابی

ذبیح‌الله صفا

شورای عالی فرهنگ و هنر
مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

۳۷

۱
۲



100
93

۵۷۴۸۴

حکیم فاراب

گفتاری دربارهٔ ابونصر فارابی

ذبیح الله صفا

تعداد : یکهزار نسخه

چاپ : زر

تهران، بهمن ماه ۱۳۵۳

حکیم فاراب

ابونصر فارابی که امروز برای بزرگداشت او در اینجا حاضر شده‌ایم، هزار و یکصد سال پیش ازین در ناحیهٔ پاراب ماوراءالنهر ولادت یافت. پدرش از سرداران دولت سامانی و دارای منصب طرخانی یعنی ریاست سپاه و ندیمی خاص پادشاه بود، و بهمین سبب پسر نام‌آورش در مقدمهٔ کتابی که دربارهٔ احکام نجومی نوشته بدین نسب‌بلند اشاره کرده و خود را محمد بن محمد فارابی طرخانی معرفی نموده است و همین شهرت طرخانی است که بعدها مایهٔ بروز اشتباهاتی در آثار مؤلفان از پایان قرن چهارم دربارهٔ نسب‌نامه و نژاد و مولد او گردید؛ ولی همان مؤلفانی که دچار چنین اشتباهاتی بودند پیروی از روایات و مدارکی که در دست داشتند چندبار او را «فارسی‌المنتسب» یعنی ایرانی‌نژاد، و «من سلالهٔ فارسیه» یعنی از خاندان ایرانی خوانده‌اند.

حکیم فاراب بعد از کسب مقدمات ادب و دانش در ماوراءالنهر، بنابر سیرت دانشمندان اسلامی، که در جستجوی علم آغاز سفر میکردند، بخراسان و بغداد و مصر و شام سفر کرد و در پایان این سفرها و جهانگردیها بهشتاد سالگی بدروود حیات گفت.

تحصیلات و مطالعات فارابی بیشتر در منطق و شعب مختلف حکمت بود. چنانکه می‌دانیم حکمت یا فلسفه در تمدن اسلامی بر مجموعه‌یی از دانشهای اثباتی و تجربی اطلاق می‌شد، و فیلسوف کسی را می‌گفتند که کلیات همه علوم و در مقدمه آنها منطق را بطریق استدلالی و اثباتی می‌دانست. اما در نیمه دوم قرن سوم، یعنی در دوران تحصیلات فارابی، کسب دانشی بدین وسعت باسانی میسر نبود، چه در این اوان هنوز بیش از يك قرن از آشنایی مسلمانان با علوم اوائل نمی‌گذشت و در این مدت هم فعالیت اصلی با مترجمان یا مدرسانی بود که غالباً از باقی مانده حوزه‌های علمی قدیم در ممالک اسلامی می‌آمدند، مثلاً از دمشق و شهرهای رها و حران و نصیبین در سواحل علیای فرات و یا از مراکز علمی ایران مانند ری و اردشیر و اهواز و گندیشاپور و مرو. غالب این مترجمان و مدرسان که گفتیم نصرانی یا زردشتی و ندره^۱ نو-مسلمانانی از همین فرقه‌ها بودند، و زبان عربی که بعنوان زبان علمی آنان برگزیده شده بود هنوز آمادگی کافی برای بیان مقاصد علمی نداشت و عالمان مذکور نیز که معمولاً با زبانهای علمی یونانی و سریانی و پهلوی کار کرده بودند، چنانکه می‌بایست با زبان عربی آشنا نبودند و از نیروی در ترجمه‌ها و نقلها و بیانات علمی آنان نقصهایی وجود داشت؛ تا بحدی که فهم آنها گاه نامقدور و یا محتاج صرف وقت طولانی بود. مثلاً در باره فارابی می‌دانیم که السماع الطبیعی (*La Physique*) ارسطو را بیش از چهل بار خواند تا فهمید و در نسخه‌یی از کتاب النفس منسوب به ارسطو یادداشتی بخط او یافتند که آنرا صدبار مطالعه کرد و نظیر این مشکلات يك قرن بعد از او، یعنی تا دوره تحصیلات

ابن سینا نیز باقی بود.

بعضی از محققان نخستین حوزه تحصیل فارابی را شهر مرو دانسته‌اند که نزدیکترین مرکز از مراکز علمی قرن سوم هجری بماوراءالنهر بود، و حتی اگر اولین محل تحصیل فارابی را بغداد بدانیم باز وی در آنجا تحت تأثیر حوزه علمی مرو بود، زیرا چنانکه از قول فارابی نقل کرده‌اند نسب تعلیم دو استاد او یوحنا بن جیلان و متی بن یونس باستانان مرومی رسید. یوحنا که ظاهراً از مسیحیان نسطوری ایران بود منطق و حکمت را نزد استادی در مرو فراگرفت و سپس با یکی از همدرسان مروزی خود موسوم به ابراهیم بیغداد رفت. ابراهیم مروزی، نصرانی دیگری را بنام متی بن یونس قنایی تربیت کرد و این متی و یوحنا بفارابی منطق و شاید مباحثی از حکمت را تعلیم دادند.

بزرگترین فایده‌ی که فارابی از محضر این دو استاد حاصل کرد فراگرفتن تمام منطق ارسطو بود و از همین راهست که توانست همه کتب هشتگانه منطق را باضافه مقدمه آن معروف به ایساغوجی (*Isagoge*) تألیف فروریوس (*Prophyrios*) بدقت فراگیرد و سپس شروع بشرح و تفسیر و توضیح آنها کند و هر يك از آن نه کتاب را بصورت‌های مفصل و متوسط و مختصر تحریر نماید و در حوزه‌های علمی اسلامی انتشار دهد و سرانجام در این راه بمرتبه‌ی رسید که شایسته عنوان معلم ثانی گردد. این اولین بار بود که بعد از افتادن حوزه‌های تعلیم مشرق زمین بدست معلمان مسیحی، تمام منطق ارسطو حتی قسمتهای اخیر کتاب البرهان یعنی *Analytica posteriora* و کتاب المغالطین یعنی *Les Réfutations sophistiques* ارسطو باضافه کتاب شعر و کتاب خطابه

مورد شرح و تفسیر و تأیید یکی از علمای مشرق قرار می گرفت. اهمیت اصلی فارابی در همین تفسیرها و شرحهای اوست بر آثار ارسطو و لی او کار خود را بهمین حد محدود نکرد و تحقیقات دقیق خود را در سایر آثار معلم اول یا حکمای مشاء دیگر نیز ادامه داد: از کتابهای ارسطو در علم الاخلاق *L'Ethique à Nicomaque* (ایثیقون نیکوماخس) و در علم النفس کتاب *Traité de l'âme* تألیف *Alexandre d'Aphrodisias* (اسکندر افرودیسی) فیلسوف معروف مشائی قرن دوم و سوم میلادی را شرح کرد و از حکمت نظری ارسطو *السماع الطبیعی* (*La Physique*) و *السماء والعالم* (*Le Ciel et le Monde*) و *الآثار العلویه* (*La Météorologie*) را تفسیر نموده و در ریاضیات و هیئت نیز بشرح بزرگترین کتاب دنیای قدیم در این باب یعنی مجموعه ریاضی *La Composition mathématique* تألیف *Ptolémaïos Klaudios* یعنی بطلمیوس ریاضی دان بزرگ قرن دوم میلادی پرداخت. این کتاب عظیم و مهم همانست که بسبب اهمیت خود به *Megiste* شهرت یافته بود و مؤلفان اسلامی این اسم را به المجسطی تغییر دادند و همین صورت اخیر منشاء اسم اروپائی *Almageste* برای کتاب مذکور گردید.

فیلسوف فارابی با این شرحها و تفسیرها جای شارحان معروف اسکندریه را که جانشین بلا فصل حکمای آتن بوده اند، گرفت و خاطره آنان را تجدید کرد. اما در همین حد نایستاد و خود نیز آثار مهم متنوعی در مسائل گوناگون مربوط به طبیعیات، مابعدالطبیعه، علم الاخلاق، تقسیم علوم و موضوعات آنها، و مقایسه عقاید افلاطون و ارسطو پدید آورد که شماره مجموع آنها از صد متجاوز بود. وی مانند بسیاری از حکمای

اسکندریه و دبستانهای خاور نزدیک، که می‌کوشیدند بین عقاید افلاطون و ارسطو التیام دهند، کتابهایی بمقایسهٔ آراء آن دو فیلسوف اختصاص داد و بایراد دلائل متعدد موارد تشابه نظریات آن دو را برشمرد و کتاب مشهور «الجمع بین رأی الحکیمین» سرآمد این دسته از کتابهاست. فارابی در این مورد دانسته یا نادانسته تحت تأثیر جریانات فلسفی پیش از خود قرار داشت. توضیح این مقال آنکه عدهٔ کثیری از حکمای اسکندریه که به «نوافلاطونیان» مشهورند، درعین پیروی از روش استاد خود افلاطون، با آثار ارسطو نیز کار می‌کرده و آنها را شرح و تفسیر مینموده و ازین راه عقاید دو فیلسوف بزرگ یونانی را بهم نزدیک می‌ساخته‌اند؛ و مسلمانان که از راه ترجمهٔ آثار این گروه با آراء حکمای یونانی آشنایی می‌یافتند طبعاً تحت تأثیر آنان درآمده و در بسیاری از موارد مشابیه‌های عقائد دو فیلسوف را اصلی و از خود آنان پنداشته‌اند. گذشته ازین در دوره‌یی که علمای اسلامی سرگرم مطالعه و تحقیق در بارهٔ افکار حکمای یونان بودند، عده‌یی از کتابهای اساسی نوافلاطونیان اسکندریه با اسم ارسطو شهرت یافته بود و نتیجهٔ این امر آن شد که اندیشه‌های نوافلاطونی که خود دنبالهٔ نظریه‌های افلاطون بود در سیستم فلسفی ارسطو راه جوید و منجر به تصور بسیاری شباهتها در شیوهٔ ارسطو و استادش افلاطون گردد. از جملهٔ مهمترین این کتابهاست رسالهٔ «اثبات صانع» تألیف آمونیوس ساکاس (Ammonios Saccas) فیلسوف نو-افلاطونی اسکندریه که در قرن دوم و سوم میلادی می‌زیست. فارابی هنگام بحث در مقایسهٔ عقاید افلاطون و ارسطو باین کتاب تحت عنوان «شرح مذهب ارسطاطالیس فی الصانع» نظر داشته و از آن اسم برده

است؛ و همچنین است اعتماد او بر کتاب *Théologia* که مسلمین آنرا تحت عنوان «اثولوجیا» یا «الربوبیه» از ارسطو می دانستند و حال آنکه این کتاب خود قطعاتیست از فصول چهارم و پنجم و ششم از کتاب مشهور تاسوعات (*Ennéades*) تألیف *Plotinos de Nicopolis* شاگرد آمونیوس ساکاس که باید او را بزرگترین و تواناترین فیلسوف نو-افلاطونی شمرد. فارابی بی آنکه باختلاف مضامین این کتاب با عقاید ارسطو توجه کند آنرا اساس کار خویش در کتاب *الجمع بین الرأیین* قرار داد.

تأثر فارابی از افلاطونیان جدید، و همچنین از شیوه افلاطونی در حکمت، منحصر بهمین امر نیست. وی در رساله معتبر *فصوص الحکم* در اثبات توحید بیشتر بعقائد نو افلاطونی نزدیک شده و در رساله آراء اهل المدينه الفاضله تحت تأثیر آراء افلاطون قرار گرفته و سعادت بشر را در ایجاد اجتماع کاملی دانسته است که همانند يك جامعه روحانی باشد و بر روی هم در قلمرو سیاست مدنی نظریات افلاطون را در کتاب جمهوریت (*La République*) و در کتاب قوانین (*Les Lois*) مبداء تحقیقات خود قرار داده است.

نفوذ افلاطون و افلاطونیان جدید یا میانه یا متأخر، در زیر چهره سیستم فلسفی ارسطو منحصر بآثار فارابی نیست. در سایر حکمای بزرگ اسلامی نیز قبول همین گونه نفوذها بسیار مشهود است. مثلاً ابن سینا در مباحث مابعدالطبیعی، بهمان میزان که تحت تأثیر ارسطو و فارابی و معتقدات اسلامی خود قرار دارد، نادانسته از فلوطین و کتاب تاسوعات او، بهمان دلیل که پیش ازین گفته ام، متأثر است و این تأثر او مخصوصاً

در موضوع خلقت بطریق فیضان بروشنی مشاهده می‌شود. از جمله آثار مهم فارابی رساله‌یست که او درباره‌ی تقسیم و توضیح موضوعات علوم نوشته است بنام احصاء العلوم و مراقبها. این کتاب چنانکه توضیح خواهم داد در اروپای قرون وسطی بسیار مورد توجه بود و در ایران نیز ادامه‌ی روش آن بتألیف کتابهایی شبیه دائرة المعارف در موضوعات علوم منجر شد. مانندستینی فخرالدین رازی و درة التاج قطب‌الدین شیرازی و نقایس الفنون شمس‌الدین آملی و امثال آنها. فارابی مانند همه‌ی دانشمندانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف داشته‌اند از همه‌ی علوم عهد خود مطلع و در غالب آنها صاحب تصانیفی بوده است. اطلاعاتش در طب متوسط، در ریاضیات خوب، در موسیقی بسیار و در منطق و حکمت سرآمد بود. وی در فلسفه روشی خاص خود داشت که آمیزه‌یست از شیوة افلاطونی و ارسطوئی و نوافلاطونی با تقارنی که میان آن شیوه‌ها و مبادی اعتقادی اسلامی بوجود آورده‌است و این دنباله‌ی همان آمیزشی است که از یعقوب بن اسحق کندی آغاز شد و بعد از فارابی از طرفی در آثار اخوان الصفا و از جانبی دیگر در حکمت بوعلی‌سینا بمرحله‌ی کمال رسید.

این حکیم بزرگ با عقاید فیلسوف توانای ایرانی مقدم بر خود، محمد بن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ هجری قمری) مخالفت شدید داشت و رساله‌ی در رد او نوشت. علت مخالفت او با نظرهای فلسفی رازی روشن است. فارابی مانند همه‌ی کسانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف دارند، دارای روشی قیاسی است که بر اساس يك منطق نظری استوار باشد، در صورتی که رازی روشی استقرائی و تجربی متوجه

امور و مسائل محققه محسوس داشت. فارابی منطقی و ریاضی و ازینروی متوجه مجرداتست، ولی رازی طبیب و طبیعی و بدین سبب متوجه حقایق محسوس بود و از اینجاست که نظرها و آراء او نمی توانست مقبول فارابی و معاصرانش باشد؛ چنانکه این اختلاف نظر با رازی چه در میان متکلمین و چه در میان حکما تا بعهد ابن سینا و بدوره ناصر خسرو قبادیانی هم کشید و این حکیم و متکلم و شاعر اخیر قسمتی از کتاب زادالمسافرین را برد نظریه های رازی در چندمسأله و از آنجمله در نظریه او راجع به لذت اختصاص داد.

اندیشه فارابی درباره اخلاق و سیاست، علاوه بر کتاب آراء اهل مدینه فاضله در کتاب السياسات المدنیه و کتاب دیگری بنام رساله فی السیاسه مطرح شده است. در مجموع این آثار ملاحظه می کنیم که فیلسوف ما در تشکیل اجتماع و اداره آن یک نظریه کمالی دارد و معتقد است که انسان برای رسیدن بمراتب عالیة انسانی و کسب کمالات نیازمند اجتماع و تعاونست و جامعه کامل، آنست که حاصل تعاون افراد آن در اموری صورت گیرد که بسعادت واقعی بینجامد و چنین جامعه کاملی را که حکیم فاراب در آرزوی آن بود مدینه فاضله می نامید و آنرا بیدن کامل و سالمی تشبیه می کرد که تمام اعضاء آن برای تکمیل حیات و حفظ آن بیکدیگر یاری دهند و همان سلسله مراتبی در آن ملحوظ گردد که در اعضاء یک پیکر از ضعیف ترین آنها تا قلب که بمنزله رئیس است رعایت می شود، با این تفاوت که کارهای عضو یک پیکر طبیعی و اعمال افراد یک جامعه ارادیست، و رئیس که کاملترین و داناترین فرد مدینه فاضله است، دارای شرایط سختی برای احراز مقام ریاست است که مجموع آنها در نظر

فارابی بدوازده می‌رسد.

وی سعادت و عظمت مقام فیلسوف را در ترك علائق و تجرد از مادیات می‌دانست تا ازین راه بقول خود او بمرحلة اتحاد نفسی باعوالم الهیه و ارواح سماویه برسد. بنظر وی حاصل علم و مقدمه سعادت حسن اخلاقست و عالمی که از اصول اخلاقی پیروی نکند از سعادت و کمال برخوردار نیست، یعنی همانکه سنائی می‌گفت:

علم کز تو ترا بنستازد جهل از آن علم به بود بسیار

بهمین سبب برای فیلسوف شرایطی بیان می‌کند که خود جامع همه آنها بود. این حکیم جلیل زندگی را بقناعت و پاکی می‌گذراند، جامعه صوفیان برتن داشت و بشیوه نوافلاطونیان در تهذیب نفس و ریاضت و مجاهدت می‌کوشید، از کار علم بکار دیگر نمی‌پرداخت و لذت دانش را براهنیهای نفس اماره نمی‌فروخت.

فارابی از جمله دانشمندان بزرگ ایران اسلامیت که در میان علمای لاتینی زبان قرون وسطای اروپا شهرت بسیار داشت. کتاب *احصاء العلوم* او تحت عنوان *De Scientiis* دوبار بلاتینی نقل شد. یکبار بدست ژرار دوس کرموننسیس^۱ مترجم بسیار معروف قرون وسطی و بار دیگر بوسیله دو مترجم دیگر از همان دوره بنام یوحنا میسپالنی^۲ (یوآنس میسپالنسیس)^۳ و دومی نیکوس گوندیسالوی^۳. ترجمه ژرار دو کرمونن بسال ۱۹۳۲ در مادرید و ترجمه دیگر بسال ۱۶۳۸ در پاریس طبع شد. کتاب دیگری از فارابی بنام *مراقب العلوم* در تقسیم و توضیح دانشها در فهرستهای قدیم دیده می‌شود که نسخه عربی آن در دست

1- Gerardus Crémonensis.

2- Ioannes Hispalensis

3- Dominicus Gundisalvi.

نیست. این کتاب را هم «دومی نیکوس گوندیسالوی» بلاتینی ترجمه کرده و آن ترجمه بسال ۱۹۱۶ طبع شده است.

کتاب التنبیه علی سبیل السعادة در اصول علم اخلاق از جمله آثار دیگر فارابی است که در قرون وسطی بلاتینی در آمده و آنرا در شماره ۱۲ از مجموعه موسوم به *Recherches de Théologie ancienne et médiévale* بسال ۱۹۴۰ چاپ کرده اند.

بهر حال فارابی با نام لاتینی شده *Alpharabius* نزد علمای قرون میانه اروپا شهرت داشت و همین امر باعث بوده که آثارش بزبان علمی دیگر اروپا در قرون مذکور یعنی بزبان عبری نیز ترجمه و در مراکز علمی آن روزگار منتشر شود. فهرستی از این ترجمه ها را می توان در کتاب مشهور اشتاین شنایدر *Steinschneider* تحت عنوان «ترجمه های عبرانی قرون وسطی و مترجمان یهودی»

[*Die Hebraischen Übersetzungen des Mittelalters und Juden als Dolmetscher*] ملاحظه کرد.

شهرت جهانی فارابی منحصر بدورانهای قدیم نیست؛ بلکه در دوره معاصر نیز محققان عالم مطالعه آثار و تحقیق در عقاید او و طبع کتابهایش را همچنان دنبال می کنند. مثلاً فریدریش دی تریسی (*Friedrich Dieterici*) رساله او را بنام آراء اهل المدینه الفاضله بسال ۱۸۹۵ در لیدن چاپ کرد و سپس ترجمه آلمانی آنرا تحت عنوان *Der Musterstaat* با مقدمه مفصلی بسال ۱۹۰۰ بطبع رسانید. همین دانشمند متن هشت رساله فارابی را با ترجمه آلمانی آنها بنام:

Al fārābī's Philosophische Abhandlungen

در سال ۱۸۹۲ انتشار داد. از میان این رسالات هشتگانه رساله قصص-
الحکم و جواب المسائل و ما یصح و ما لا یصح من احکام النجوم و
عیون المسائل از همه مهمتر است.

اگرچه دی‌تریسی را باید از جمله بزرگترین مترجمان فارابی در
دوران اخیر محسوب داشت، لیکن عده‌معتنی به دیگری از دانشمندان را
می‌شناسیم که آثار استاد را در مباحث گوناگون منطق و فلسفه و اخلاق
بزبانهای انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و ترکی با مقدمه و توضیحات
کافی چاپ کرده‌اند و از آن میان بذکر «Baron Rodolphe d' Erlanger» اکتفا می‌شود که کتاب موسیقی کبیر
فارابی را، که مهمترین و اساسی‌ترین کتاب موسیقی در تمدن اسلامیت،
چاپ و تحت عنوان *Grand traité de la musique* ترجمه کرده است.
ظهور فارابی یکی از علل بزرگ نفوذ عقائد افلاطون و ارسطو
و افلاطونیان جدید در تمدن اسلامی و میان علمای مسلمین گردید.
اگر چه پیش‌ازو عده‌یی از متکلمین اسلامی و همچنین الکندی و تربیت-
شدگان ازین منابع عقلی استفاده کرده بودند ولی نتوانستند مانند او
در نزدیک ساختن مبانی فلسفه یونانی و اسکندرانی با فرهنگ اسلامی
و اعتقادات مسلمین کاری در خور ذکر انجام دهند و این فارابی بود که
با کوششهای خود در اثبات مسائلی از قبیل نبوت و معاد و کیفیت اتصال
ارواح عالیة انبیا و اولیا و مشایخ بعقل فعال و امکان تصرف آنها در امور
جاریه کره مادون قمر و نظایر این مسائل توانست فلسفه را در دیده
مسلمانان بیاراید و مقدمه‌یی برای ظهور حکمای نام‌آوری مانند ابوعلی
مشکویه و اخوان الصفا و ابن سینا و امثال آنان گردد.

با این حال وی از نقد و ایراد بعضی از مخالفان نرسد. چنانکه ابن رشد، که خود قسمتی از کامیابی خود را در حکمت‌مدیون‌اوست، در چند مورد از کتاب تهافت‌التهافت بر فارابی تاخت و اورا بسبب کوشش در نزدیک کردن حکمت با شرع در شمار متکلمین قرار داد و همین کار را هم در تفسیر مابعدالطبیعه ارسطو کرده و ابن سینا را نیز در این خطا همطراز او شمرده است و شاید آن حکیم بزرگ اندلسی غافل ازین بود که انتشار اصلی و اساسی حکمت یونانی در میان مسلمین بوسیله متکلمین خاصه پیشروان معتزله و بمنظور اثبات اصول اعتقادات اسلامی در برابر مخالفان و اهل شبهه بود و سنتی که حکماء مشاء در نزدیک کردن فلسفه و دین دارند از آن جریان عقلی و دینی نشأت می‌کند نه از فارابی و ابن سینا.

بهر حال، اندیشه‌گر فاراب هم مانند پیر ژرف‌نگر نیشابور، بعد از همه راز گشائیهای خلقت سرانجام در برابر قدرت نامتناهی یزدان حیرت‌زده و سرگشته از تفحص و جستجو باز ایستاد و از نارسایی بشر در راه بی‌پایان تحقیق در این ترانه زیبا پرده برداشت:

اسرار وجود خام و ناپخته بماند

و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند

هر کس بدلیل عقل چیزی گفتست

و آن نکته که اصل بود ناگفته بماند

او میدانست که شهباز روانش از عالم بالا، در جستجوی حقایق بجهان فرودین هبوط کرده است، و اگر هوای آسایشی دارد باید چشم از دانه روزی و دام عمر بردارد و پرواز کنان تابعوالم ملکوت اوج گیرد. حکیم

وارسته ما در آرزوی چنین روزگار خرمی با ارواح سماوی بدینگونه
راز می گفت:

ای آنکه شما پیر و جوان دیدارید ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است او را بخلاص همتی بگمارید!
چنین روزی در ماه رجب سال ۳۳۹ هجری قمری مصادف با سال
۹۵۰ میلادی فرارسید و استاد و الامقام ما مصداق شعری از همعصر بزرگوار
خود رودکی سمرقندی گشت که فرمود:

مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان خواهی نه کاریست خرد
جان گرامی بپدر باز داد کالبد تیره بمادر سپرد
او نیز مانند دیگر گزارندگان حقیقت دهان از گفتار و چشم از دیدار
فرو بست، لیکن یاد او در خاطرها ماند و گذشت روزگار را در آن
تأثیری نبود.

تهران سوم بهمن ماه ۱۳۵۳

ذبیح الله صفا

